موسوی
۰۶ دسمبر ۲۰۱۹

"قسمت اول"
مختصری بر، دروغ های
"جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند
۲۵

به ادامهٔ گذشته:

از آنجائی که در بارهٔ این که "داوود" چه می کرد، راویان تنها به (حدخا) یعنی (جی. آر. یو. ـ ک. ج. ب.) تعلق داشتند و دیگران نیز فقط گفته های آنها را نشخوارگونه تکرار کرده اند چگونگی و درک درست وقایع درون ارگ نیز خالی از اشکال نیست. در اینجا کوشش به عمل خواهد آمد تا گفته ها و نوشته های راویان (حدخا) هر چه بیشتر از پیش و با دقت کامل ارزیابی و به نقد کشیده شود.

این که می گویند، "داوود" مجلس وزراء را دعوت کرده بود تا در مورد رهبری (حدخا) تصمیم بگیرد صرف از این که چنین نگرشی با کرکتر"داوود" مغایرت دارد و وی را شخصی معرفی می دارد که به مجلس وزراء اهمیتی قایل بوده که همه می دانیم چنین نبوده است، چطور ممکن است وزراء در مورد یک چنین موضوع مهم و حیاتی تشکیل جلسه دهند اما وزیر دفاع در آن اشتراک نکند؟ می پذیریم که "حیدر رسولی" از این حماقتها زیاد داشته، چه شد که بعد از آغاز کودتا و اولین شلیک توپ در عوض آن که به پای بوس ارباب شتافته، چارهٔ کار از وی جوید، خود مانند یهودی سرگردان از این قطعه به آن قطعه و از این مرکز نظامی به آن مرکزنظامی رفته و در هیچ کجا نیز هیچ کسی را با خود همنوا ساخته نتواند؟ شاید خوانندگان با در نظرداشت نوشته های گماشتگان (حدخا) فکر کنند که جنگ بوده، ارگ هم در محاصره، لذا وی نمی توانسته داخل ارگ شود. با تأسف چنین استدلالی را بخش دیگر ادعا های گماشتگان (حدخا) نفی می کنند. آنها می نویسند، وقتی درگیری آغاز شد، "داوود" امر کرد تا تمام اعضای خانواده اش را از همه جا جمع و در ارگ بیاورند، خانم "گلالی داوود" نیز آن را تصدیق می کند، به علاوه راه ها بند نبوده چه باز هم به گفتهٔ همان قلمزنان "داوود" به وزرایش اجازه رفتن به خانه های شان را داده است که به جز کشته شدگان فقط "جلالر" خود را در جائی مخفی نموده بود (بخوانید رسماً تحت حمایت ـ ک. ج. ب. ـ قرار گرفته بود) و دیگران گویا همه رخصت شدند (ناگفته نماند که از دیگران فقط آقای "واصفی" از تیغ (حدخا) نجات یافت که اگر نقش وی را در لویه جرگه و تشکل "حزب انقلاب ملی" و به گفتهٔ عوام "ملی غورځنگ" در نظر گیریم، می بایست اولتر از همه "جناب" ایشان

اعدام می شدند نه وزرائی که هیچ گونه سابقه و فعالیت سیاسی نداشتند، نکند نجات ایشان را هم کبوتران سفید (بخوانید ک. ج. ب. به غرض نشخوار گفته های حزب) باعث شده باشد؟ چه یک تن دیگر نیز بعد از دادن لیست کامل انقلابیون قندهار برای والی آن، خود به وسیلهٔ "مجید سربلند" از زندان بیرون شده ادعا می کرد که گویا کبوتران سفید را خواب دیده است که بر وی چتر حمایتی باز کرده بودند. به علاوه چه شد "داوود"ی که مگس را به توپ می زد و سیاهنامهٔ جنایاتش روشنتر از آن است تا در این مختصر به بحث گرفته شود، بعد از آن که غرش توپها ونفیر گلوله ها را شنید به ویژه بعد از تشدید اوضاع و دادن اجازهٔ بیرون رفتن برای وزرایش نه به فکر مجازات مسببان آن فاجعه (رهبران حدخا که در زندان تقریباً بیدفاع توقیف به سر می بردند) افتاد و نه هم فکرش بدانجا قد داد که باید قبل از همه آنها را به داخل ارگ بیاورد که هم از فرار شان جلوگیری شده بتواند و هم در موقع لازم از آنها علیه کودتاچیان استفاده کند؟ نکند قلمزنان (حدخا) به این عقیده باشند که "اجل" آنها نرسیده بود؟ در رابطه با توانائی انتقال هیچ جای شک و صحبتی وجود ندارد زیرا الی ساعت (چهارو نیم) عصر تمام شهر کابل به شمول جاده ولایت، وزارت خارجه و صدارت همه در کنترول دولت "داوود" بود.)

طرح چنین سؤالاتی وقتی با چگونگی قتل "امین" و نقش "آشپز های مرگ" قبل از هجوم کوماندو های "الفا" بر "تبهٔ تاج بیگ" مقایسه گردد سؤالاتی را به ذهن انسان خطور می دهد که آیا اساساً "داوود" در روز فاجعه زنده بود و یا نه؟ اگر زنده بود آیا مانند "امین" بر اساس خوراندن زهر در حالت اغما قرار داشت و یا واقعاً سالم بود؟ اگر آنطور نبوده چه ضرورت داشت تا در عوض یهودی سرگردان ـ "حیدر رسولی" ـ (سیستم مخابراتی ارگ به علت نفوذ اعضای جی. آر. یو. قطع شده بود) خودش از طریق شبکهٔ تیلفون شهری ارگ (به قول پنجشیری الی ساعت پنج بعد از ظهر فعال بوده) به قطعات قرغه، مهتاب قلعه، ریشخور و بالاحصار امر حرکت ندهد؟ به خصوص "داوود" که خود خوب می دانست در تمام جنرالهای اردویش دو نفر نمی توان یافت که یکی بر دیگری اعتماد کند چرا انجام چنان امر خطیری را به دوش "رسولی" انداخت؟ این که "رسولی" در هیچ کجا نتوانست حمایت حداقل را دریافت دارد اگر از جانبی عدم موجودیت فضای مورد اعتماد و عدم موجودیت سیستم فرماندهی واحد و متمرکز می تواند مطرح باشد نکند اطلاع "رسولی" از وضع ناخوش "داوود" و یا عدم اطلاع وی از حیاتش موجب آن شده باشد که نتواند هیچ نیروی را بسیج کند؟ چه شد که قطعهٔ کوماندو که به غرض دفاع از "داوود" حرکت کرده بودند درعرض راه متفرق شده و تنی چند از افراد و افسرانش چون "امام الدین" قاتل زن و فرزند "داوود" که باید به جرم قتل عام افراد غیر نظامی محاکمه و به سزای اعمال جنایتکارانه اش رسانیده شود، در ضدیت با "داوود" وارد عمل شوند؟ نباید فراموش کرد که تمام افسران و قومندانهای قطعات به نیکی می دانستند که تعلل آنها در کمک به "داوود" در صورت شکست کودتا چه عواقبی می توانست برای آنها داشته باشد. اما با آنهم "رسولی" را حمایت نکردند.

تمام این سؤالات وقتی می توانست پاسخ درست بیابد که یا نیروهای حامی "داوود" زنده از معرکه و قتال بدر شده می توانستند (که نشدند و همه به خاک و خون کشانیده شدند، چه بسی علت چنان توحشی به گور سپردن اسرار مگوی آنروز شوم بوده باشد، آنهائی که چون "گلالی داوود" و یا "عزیز الله واصفی" زنده هستند چنان گفته های ضد و نقیضی دارند که نمی شود بدان اتکاء نمود) و یا این که اسناد و مدارک جدید تاریخی از آنروز شوم به دست آید که متأسفانه چندان امیدوار بدان نمی توان بود و یا این که جلادان (حدخا) دهن باز کنند و لااقل برای تسکین وجدانهای معذب خود یک بار راست بگویند ـ فکر می کنم از همه دشوارتر باشد ـ احتمال دیگر دست یافتن به حقایق آنروز خریدن معلومات از نزد میهنفروشان (پخ) و یا در یک محکمهٔ انقلابی وادار ساختن آنها به افشای اسرار مگوی آنروز است، ـ آنچه از همه محتمل تر به نظر می رسد ـ

و اما اندکی هم در مورد ادعای "امام الدین" در رابطه با آخرین لحظات حیات "داوود" و شلیک گویا جناحی نامبرده:
در اول می بینیم که نویسندگان متعدد از قول "امام الدین" چه نقل کرده اند:
صفحه (۳۴۴) جلد یک و دو، کشتمند، یاداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی:
"من با عده ای از افسران و سربازان داخل گلخانهٔ ارگ شدیم و از نام شورای نظامی به محمد "داوود" ابلاغ کردیم که سلاح بر زمین بگذارد و تسلیم شود، ولی او نپذیرفت و با سلاح دست داشتهٔ خود برما فیر کرد، یک تن از رفقای ما کشته شد و طوری که می بینید من جراحت برداشتم همراهان من طاقت نیاوردند، او و همه را که همراه او بودند تحت آتش متقابل گرفتند"
صفحهٔ (۸۵) کودتای ثور و پیامد های آن "سیستانی":
"سیستانی" از قول "فرهنگ" که گویا وی نیز از زبان "فرهاد لبیب" که یک هفته بعد از حادثه برایش از طرف "امام الدین" نقل شده چنین می نگارد:
"... برای من امر گردید که داخل ارگ شوم وقتی داخل ارگ شدیم صدای تک تک فیرهای پراگنده نیز به گوش می رسید، در داخل ارگ اولین کسی که مرا ملاقات کرد، "گل آقا" بود. من مطلع بودم که او از نفری ماست. "گل آقا" همراه با خود مرا به داخل اتاقی که "داوود" با ده تن دیگر از همراهان و اعضای فامیلش مسلح منتظرند، برد. با خود گفتم که زنده ماندنم محال است. در این اثنا "گل آقا" به "داوود" رسم تعظیم کرده گفت: افراد کودتائی می خواهند شما را ملاقات کنند. "داوود" از همه مقدم تر ایستاده بود. من هم به آواز بلند گفتم: "نظر به امر کمیته مرکزی (حدخا) شما سلاح خود را به زمین گذاشته تسلیم شوید. "داوود" جواب داد: برای کمونیستها و مزدوران او هرگز تسلیم نمی شوم و به سرعت به سویم آتش گشود من دیگرش را ندانستم صرف یادم هست که یک آتش جناحی اجراء کردم و بعد از خود رفتم. وقتی چشم باز کردم در شفاخانه بودم."
صفحه (۹۷) ظهور و زوال (حدخا) از پنجشیری:
"هنگامیکه "امام الدین" این فرزند خلق زحمتکش لوگر و قومندان یکی از تولی های کوماندو، فرمان انقلاب را به سردار "داوود" و عناصر برجستهٔ رژیم اعلان نمود و به آنان دستور حزب را رسانید که به فرمان کمیتهٔ مرکزی (حدخا) محکوم هستید و خود را تسلیم کنید. سردار"داوود" نه تنها به فرمان (حدخا) و تاریخ تسلیم نشد بل با خشونت اشراف منشانهٔ خود به "قدیر نورستانی" و فرزند خود دستور داد تا به سوی "امام الدین" و دیگر سپاهیان و همچنین به زنان و کودکان بیگناه خاندانش آتش بکشایند..."
"رهبری سیاسی قیام هنگامی از سرکوب خونین و مقاومت سردار "داوود" و طرفدارانش اطلاع یافت که تورن "امام الدین" پیکر آغشته به خون به رادیو افغانستان نزد رهبری آمد. بعد از رسم و تعظیم با آن که هدف آخرین مرمی های زهراگین آخرین فرد مغرور و مستبد خاندان سلطنتی قرار گرفته بود، با مورالی عالی گزارش مقاومت مسلحانهٔ سردار "داوود" و یاران نزدیکش را تقدیم رهبری کرد"
"اقای" مجددی نویسندهٔ کتاب "از امیر کبیر تا رهبر کبیر"، نیز جریان آنروز را با اندکی تفاوت در آرایش و پیرایش آن از زبان کسان نزدیک به "امام الدین" نقل نموده است.
اکنون که گزارش یک واقعه را از سه زبان به سه طریق خواندید خود قضاوت کنید که کدام یک راست می گوید و کدام یک دروغ و آیا اساساً بین این سه گزارش متفاوت و قسماً ناقض هم (از هوش رفتن، در بیمارستان چشم باز کردن و به پای خود به رادیو آمدن)، (داوود خود شلیک کرد، به قدیر و پسرش دستور آتش داد)، (در یک شلیک جناحی همه از بین رفتند، اطرافیان و رفقاء به روی آنها شلیک نموده)... یک نکته راست وجود دارد و یا خیر؟ "آقای" فرهنگ با

حسن نیت به دام یکی از خلقیهای معروف (ضابط امر وزیر داخله) افتیده قضیه را همانطور گزارش می دهد که روسها و مزدوران شان می خواهند، (یعنی دفاع از خود). ایشان به مثابهٔ یک نویسنده و یک محقق و به اصطلاح مؤرخ، هیچ به فکر منبع مستقل، تهیهٔ اسناد و یا لااقل شک علمی تاریخی نمی افتند، امید است این بی توجهی بر مبنای ترس داشتن روابط همکاری با آن خاینان به ملت نبوده باشد!

"دستگیر پنجشیری" که در شارلاتانیگری و دروغ پردازی از همپالگان و همقطاران "ببرک کارمل" به شمار می رود ضمن بیان مجمل و تحریک آمیز جریان و لغت پراگنیهای بدون خریدار و بی محتوا (آن حرفها حد اکثر تا قبل از تصرف قدرت می توانست خریدار داشته باشد و عده ای را خر کند، اما بعداً مردم دیدند که سر"فرزندان صدیق خلق" چگونه از گریبان "برژنف" برآمده، با تیغ برهنه به جان، مال و ناموس مردم افتیده، دمار از روزگار شان کشیدند) پررویی را تا بدانجا کشانید که کشته شدن فامیل "داوود" را نیز به شخص "داوود" نسبت داده و بر آن بیچارگان اشک تمساح ریخت.

"جناب" کشتمند نیز طبق همیشه ضمن دروغپردازی حریف اصلی خود"حفیظ الله امین" را از یاد نبرده و قتل "داوود" و خانواده اش را به وی نسبت میدهد.

در اینجا باید گفت که در اول این "امام الدین" "شجاع"، صاحب "مورال عالی" و نترس که گاهی بعد از شلیک جناحی با "پیکر آغشته به خون" در رادیو حاضر می شود و رسم تعظیم "حتماً در مقابل رهبری حزب!!" را از یاد نمی برد و گاهی هم وقتی چشم باز می کند خود را در بیمارستان می بیند "جای شکرش باقیست که خود را در قبرستان نمی بیند!!" همان جنرال "امام الدین" معروف است که شهر خوست را با تمام امکانات دفاعی و سنگرهای سمنتی و پیشرفته ترین وسایل و امکانات حربی با گرفتن تضمین جانی و مقدار پول به دشمنان خلق افغانستان (اخوانیها، اردوی پاکستان و عربهای وحشی) تسلیم می نماید تا آنها سلاح و دارو ندار آن قطعهٔ نظامی و شهر را به یغما برده، از قفای خویش خطی از خون و آتش به یادگار گذارند. خود "فرزند صدیق خلق !!" نیز بعد از تخلیهٔ معلوماتی به وسیله (آی. اس. آی.) دست از پا درازتر به کابل برگشته و از بخت بد شکایت می کند. افسر دلاوری!! که، دلاوری اش را در قتل زنها و اطفال به اثبات می رساند در اصل فرد ترسو و بی همتی بیش نبوده که به محض مواجهه با "داوود" مرگش را به یقین گرفته بر روی زن و فرزندان بی دفاع وی آتش گشوده است، چه خوب گفته اند که ترسو ها زودتر آدم می کشند و باید به آنها بیشتر متوجه بود.

در ثانی برای آنهائی که با دود باروت و نفیر گلوله از نزدیک آشنائی دارند کاملاً روشن است که داستان مذاکره با "داوود" کاپی برداری ناقص و کاریکاتور گونه ایست از فلم های مبتذل هالیودی و بالیودی چه:

در مذاکرات به ویژه آنهائی که در محاصره قرار دارند هیچ گاهی به طرف مقابل متعرض آنهم به یک گروپ مسلح اجازهٔ نزدیک شدن را نمی دهند، در ثانی ظرفیت تخریب یک شلیک جناحی آنهم در حال نیمه بیهوشی هیچ گاه نمی توانسته چنان دقیق مرگ آفرین باشد ـ رمبوی (حدخا) دست کم از رمبوی امریکائی نداشته!! ـ از آن گذشته موجودیت فیرهای پراگنده به معنای ختم جنگ و کشتار وحشیانهٔ اسراء و زخمیان می توانست باشد، بالاتر از همه، همان که گفته اند درغگو را حافظه نباشد، بر اساس تحریر تمام نویسندگان "خلقی و پرچمی" تا آنزمان صلاحیت به دست شورای نظامی قیام بوده و تمام فرامین به نام وی صادر می شد و منطقاً نمی توانست فرمانی از طرف کمیتهٔ مرکزی (حدخا) صادر گردد...

ثالثاً باید گفت که تمام این صغری کبری چیدن ها و گلوپاره کردنهای آنچنانی فقط یک هدف را دنبال می کند که اولاً راز کشتار بیرحمانهٔ "داوود" و خانواده اش را مکتوم دارند تا مبادا دست "شیطان رجیم" از پشت آن دیده شده راز

"سرتعظیم" "امام الدین" در رادیو افشاء شود و با به اصطلاح حق دفاع از خود لوث چهرهٔ (حدخا) را با سرخاب احترام به حقوق بشر و کانونسیون ژنیو بپوشاند، غافل از این که با این کار شان اولاً فردی مستبد و جلادی مثل "داوود" را در تاریخ به نام فرزند صادق، شجاع و وطنپرست ثبت می نمایند که اگر چنین نباشد ننگ و نفرین تمام قربانیان "داوود" بر (حدخا) باد. اگر احیاناً چنین بوده باشد مؤرخ را وامی دارد تا ضمن انتقاد و افشای زندگانی مستبدانه و خونبارش در مقابل مرگش سر تعظیم فروآورد.

چنین تلاشهای مذبوحانه ای وقتی می توانست از طرف آنهائی که با مغز شان فکر می کنند نه با جای دیگر شان مورد قبول قرار گیرد که دستان خونین رژیم کودتا را از هشت ثور به بعد در مقابل تسلیم شدگان، آنهائی که از دنیا خبر نداشتند، زندانیان سیاسی و حتی بی خبر از همه و صدها هزار انسان بیگناه افغان از تمام اقشار و طبقات بالاتر از مرفق به خون هموطنان شان خون آلود نمی دیدند فقط در آنصورت می شد حدس زد که "داوود" به چنین کاری دست یازیده و بیچاره!! (حدخا) در مقام دفاع از خود وی را از بین برده است.

ادامه دارد